



Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

DOI: 10.22067/social.2023.78339.1220

مقاله پژوهشی

تجربه بیگانگی در زندگی روزمره: مطالعه موردی فضای شهری تهران^۱

نیلوفر باغبان مشیری (دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، نویسنده مسئول)

n.b.moshiri@gmail.com

عباس وریج کاظمی (دانشیار جامعه‌شناسی، گروه مطالعات فرهنگی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت

علوم تحقیقات و فناوری، تهران، ایران)

av3kazemi@gmail.com

کامران ربیعی (استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)

k.rabiei@modares.ac.ir

زهرا احمدی‌پور (استاد گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)

ahmadyz@modares.ac.ir

چکیده

پژوهش حاضر در رویکردی مردم‌نگارانه و انتقادی و با استفاده از رهیافت هانری لوفورد در تحلیل فرایند تولید فضا، به مقایسه طبقاتی این تجربه در میان زیست‌کنندگان فضای شهری تهران پرداخته است. تجربه بیگانگی به مثابه رابطه‌ای مختل شده و ابزاری در برابر رابطه‌ای به منزله هدف فی‌نفسه و به معنای تملک در برابر مالکیت تعریف شد. سه فضای بازار بورس، مجموعه دریاچه خلیج فارس و باملند و محله خلایزیر به مثابه نمایندگانی از فضاهای انتزاعی و انضمامی و سه‌گانه‌های فضایی لوفورد انتخاب شدند. داده‌های چندگانه شامل مشاهده، عکس، مصاحبه‌های شخصی، داده‌های پژوهش‌های قبلی و مردم‌نگاری‌ها، مستندهای ویدیویی، اسناد سازمانی، گزارش‌های مطبوعاتی و پیمایش آنلاین درباره هر فضا جمع‌آوری شد، به شیوه تفسیری و استقرایی تحلیل، کدگذاری و

۱. مستخرج از رساله دکتری؛ دفاع شده در دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

مقوله‌بندی شد و در تحلیل فرمی، کارکردی و ساختاری استفاده شد. نتایج مطالعه نشان می‌دهد، تجربه بیگانگی با دیگری، خود، کار، فضای شهری و زندگی روزمره، تجربه مشترک میان زیست‌کنندگان این فضاها و با نظم فضایی مرتبط است، اما در مرکز و حاشیه معانی متفاوتی می‌یابد و به شیوه متفاوتی در آگاهی روزمره ادغام می‌شود. تجربه بیگانگی در مناسبات تولید، به بی‌معنایی کار، بازار رقابتی و کالایی‌شدن مربوط می‌شود و تجربه‌ای در مقیاس جهانی است؛ درحالی‌که تجربه بیگانگی مرتبط با ساختار سیاسی و فرهنگی به ویژگی‌های خاص شهر تهران وابسته است. جلوه‌های متنوع زندگی روزمره در کنار ممنوعیت‌ها، هراس‌ها و شکاف‌ها، مانع از شکل‌گیری آگاهی جمعی و در نتیجه تلاشی جمعی برای بیگانگی‌زدایی می‌شود. مومنت‌های زندگی روزمره در سطوح متفاوتی از واقعیت اجتماعی ممکن است رهایی‌بخش عمل کنند و در سطحی بالاتر عقیم بمانند.

کلیدواژه‌ها: تهران، بیگانگی، تولید فضا، زندگی روزمره، هانری لوفور.

۱. مقدمه

در «سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴»، تهران، مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و ادیان، پایگاه صدور انقلاب اسلامی از طریق کالاهای فرهنگی جذاب، با تراز جهانی علمی، دانش‌بنیان در برابر تولیدبنیان، با اصالت و هویت ایرانی-اسلامی، سبز، ایمن، پایدار، عادلانه و حداقل یکی از سه شهر برتر آسیای جنوب غربی توصیف شده است؛ با این حال، براساس گزارش مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران، تا هشت سال پس از تنظیم سند چشم‌انداز، تهران برخلاف هم‌تاهای خویش در کشورهای مسلمان، در تحقق رویکرد مشخصی در توسعه شهری - اعم از بوم‌گرا یا جهان‌گرا - ناکام مانده است و همچنان ساخت‌وسازهای بی‌برنامه در آن ادامه دارد (مهدوی‌نژاد و مولایی، ۱۳۹۲). از دهه ۱۳۸۰، مفهوم محله، حس تعلق، کوچک کردن دایره مدیریت و دست‌یافتن به «شهر زیست‌پذیر، شهروند مشارکت‌پذیر» به دغدغه رسمی تبدیل شد. تشکیل شورایی‌ها و سرای محلات توسط شهرداری تهران با همین هدف صورت گرفت، اما پژوهشی که در سال

۱۳۹۷ از سوی معاونت برنامه ریزی شهرداری تهران انجام شد، نشان داد که بسیاری از ساکنان محلات، حتی از محل ساختمان سرای محله نیز بی اطلاع بودند. بدبینی مردم به شهرداری و نهادهای دولتی، ممنوعیت‌های اخلاقی و سیاسی، فرایندهای اداری طاقت فرسا، تعریف‌نشدن جایگاه سازمان‌های مردم‌نهاد، تلاش شهرداری برای یکسان‌سازی محلات، فعالیت‌های آمرانه و گزارش محور و محدودیت‌های مالی، عملکرد سرای محلات را عقیم کرد (شهرداری تهران، ۱۳۹۶). در حالی که آرای مدیران، پژوهشگران و برنامه‌ریزان شهری عامل تعیین‌کننده در سازمان‌دهی فضای شهری است، این پرسش‌ها مغفول باقی می‌مانند که کنشگران شهری چگونه این فضا را در زندگی روزمره خود تجربه می‌کنند؟ کسانی که در شهر راه می‌روند، خرید می‌کنند، معاشرت می‌کنند، زندگی می‌کنند، شهر را با تمام خاص‌بودگی‌های جنسیتی، سنی و طبقاتی‌شان تجربه می‌کنند و هیچ نقشی در تصمیم‌گیری راجع به آن ندارند. تجربه آنان از «دیگری» در فضای شهر چگونه شکل می‌گیرد؟ نظم حاکم و سلسله‌مراتب اجتماعی چگونه فهمیده شده و در آگاهی زندگی روزمره ادغام می‌شود؟ بیگانگی در زندگی روزمره شهری چگونه تجربه می‌شود و به لحاظ طبقاتی چه تفاوتی دارد؟

۲. مبانی نظری تحقیق

۱.۲. پیشینه تحقیق

بخشی از ادبیات پژوهشی درباره تجربه بیگانگی در چارچوب فضای انتزاعی (به معنای لوفوری آن) اتفاق افتاد. فضا متعلق به گروه‌های فرادست تعریف شد. بیگانگی معادل با احساس بی‌قدرتی این گروه‌ها در مواجهه با جرم و آلودگی و تخریب فضای شهر، توصیف شد و در برابر آن، امنیت، پاکیزگی، اجرای قوانین و کنترل اجتماعی قرار گرفت (گیس^۱، ۱۹۹۸؛ راس^۲ و میروسکی^۱، ۲۰۰۹). در سرمایه‌داری پیشرفته، تجربه بیگانگی محصول

1. Geis
2. Ross

پیشرفت عقلانیت ابزاری و تکنولوژی، شهرسازی اتوموبیل محور در مقیاسی غیرانسانی (نیکسون^۲، ۲۰۱۴) و تقسیم تخصصی حیات اجتماعی از همان کودکی به گتوها و جزیره‌های پراکنده و درونی کردن این نظم (راسل^۳، ۲۰۱۲) است. مقاومت عموماً آمیخته با هنر و بدن و خلاقیت است که فضاها را به «مناطق به‌طور موقت خودمختار» تبدیل می‌کند (براون^۴، ۲۰۱۸). نمونه‌های دیگر مقاومت در سرمایه‌داری‌های پیشرفته، تغییر شکل و ماهیت فضاها (هانا^۵، ۲۰۰۴)، پرکتیس‌های فیزیکی خرده‌فرهنگ‌های جوانان است که از کدهای رفتاری فضا و خصلت کارکردی آن مقاومت می‌کند (اسمیت^۶، ۲۰۱۸) و درهم‌ریختن مرز فضای عمومی و خصوصی است؛ برای مثال، در ژاپن فضای عمومی را به فضای فعالیت، سوژگی، عدم قطعیت و جمع کردن تجربیات فردی و در اختیار تخصیص‌های لحظه‌ای افراد تعبیر می‌کنند (ایکالویچ^۷ و رادویچ^۸، ۲۰۱۸).



شکل ۱. مقاومت در برابر تجربه بیگانگی در فضای شهری سرمایه‌داری پیشرفته، با هنر، خلاقیت، موسیقی و بدن آمیخته می‌شود (ایکالویچ و رادویچ، ۲۰۱۸؛ وین‌رایت^۹، ۲۰۱۶؛ بی‌بی‌سی^۱، ۲۰۱۳)

- 1 Mirowsky
2. Nixon
3. Russell
4. Brown
5. Hannah
6. Schmit
7. Ikalovic
8. Radovic
9. Wainwright

مطالعات تجربی در جوامع پسااستعماری مثل آفریقای جنوبی، الجزایر، هنگ کنگ، آرژانتین و... استمرار نقش نابرابری‌های فضایی و شکاف مرکز-پیرامون را در تجربه بیگانگی نشان می‌دهند. استراتژی‌های دولت استعماری، فضای شهری را واسطه‌ای میان زندگی روزمره و نظم اجتماعی کلان قرار می‌دهد (کیپفر^۲ و گونواردنا^۳، ۲۰۱۳) که اثر بیگانه‌ساز آن تا مدت‌ها پس از فروپاشی دولت استعماری بر جای می‌ماند (دلپورت^۴، ۲۰۱۶).



شکل ۲. زباله‌گردان‌های حاشیه‌نشین شهر بوئنوس آیرس بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ از «قطار سفید» برای دسترسی به فضاهای شهری استفاده می‌کردند (فریزر^۵، ۲۰۱۵)

در شهرهای خاورمیانه مثل آنکارا، تهران و بغداد شهرسازی کمالیست و مدرنیزاسیون آمرانه با نظم پدرسالار و دینی پیشین درآمیخت (هوستون^۶، ۲۰۱۴) و به عامل مهم تجربه بیگانگی در فضای شهر تبدیل شد. تلاش برای برخورداری از حق تصمیم‌گیری درباره فضای، حرکات توده‌ای در نقاط استراتژیک شهر بود که با سرکوب‌های خشونت‌بار روبه‌رو می‌شد.

1. BBC
2. Kipfer
3. Goonewardena
4. Delpport
5. Fraser
6. Houston

نقش تاریخی میدان تقسیم در استانبول (زمانی^۱ و مهان^۲، ۲۰۱۹) و میدان آزادی در تهران (کویمولو^۳، ۲۰۱۳) مشابه با نقش میدان تیانان من در پکن، میدان رابین در تل آویو و پلازا دومایو در بوئنوس آیرس بود (بایکان^۴ و هاتوکا^۵، ۲۰۱۰) که به کانون‌های مقاومت در برابر تجاری‌سازی فضای شهر و حاکمیت اقتدارطلب تبدیل می‌شدند.



شکل ۲. تلاش برای دست‌یافتن به سهمی از تصمیم‌گیری راجع به فضای شهر در تجربه خاورمیانه، با حرکت‌های توده‌ای و سرکوب‌های شدید همراه می‌شود (سلیک، ۲۰۱۳؛ بیوک، ۲۰۲۰)

تجربه شهرهای حاشیه خلیج مثل دوبی و دوحه (ویدمن^۶ و همکاران، ۲۰۱۲) را می‌توان در عقیم‌ماندن جنبش‌های اصلاح طلبانه برای تخصیص فضای شهر خلاصه کرد که با کشف ناگهانی ذخایر نفتی و گازی رخ داد. فضاهایی که در کمتر از نیم قرن از روستایی کوچک به

1. Zamani
2. Mehan
3. Kuymulu
4. Baykan
5. Hatuka
6. Wiedmann

شهری پرجمعیت تبدیل شدند. خیل عظیم کارگران خارجی از جنوب آسیا برای پیشبرد مدرنیزاسیون سریع وارد شدند و دولت-خاندان حاکم به عنوان مدافع ناسیونالیسم قومی در برابر این تهدیدهای خارجی، خود را بازتعریف کرد، پروپاگاندایی جذاب برای توسعه گردشگری تدارک دید و ساختار سلسله‌مراتبی و کنارگذاری‌های قومی و طبقاتی را از مرکز توجه بیرون راند (کانا، ۲۰۱۱؛ سالاما و ویدمن، ۲۰۱۳).



شکل ۳. بالا: برج خلیفه، مرتفع‌ترین سازه جهان (تراول بلاگ، ۲۰۱۹). پایین: کمپ‌های کارگری در دوی (کرنرال^۳)

پژوهش‌های تجربی در فضای شهری تهران از نظر تولید فضا و نیروهای تخصیص‌گر آن (امیری، ۱۳۹۷)، مرگ هویت محله‌های قدیمی زیر هجوم منطق بازار (محمدی و همکاران، ۱۳۹۵) و تصاویر ذهنی از شمال و جنوب شهر (شالچی و همکاران، ۱۳۹۵)، شیوه‌های مقاومت مردم عادی (بیات، ۱۳۹۳) و زندگی روزمره تهیدستان شهری (صادقی، ۱۳۹۷) انجام

1. Kana
2. Travel Blog
3. Crandall

شده‌اند. در تهران، مدرنیزاسیون آنچنان‌که رضاشاه مایل بود پیش نرفت و مدرنیته هرگز به جایگزین مناسبی برای فرهنگ دینی و سنتی تبدیل نشد؛ با این حال، تهران به شهری خودرئوس محور و پیاده‌سنتیز تبدیل شد. هم‌زمان که جمهوری اسلامی در برابر فرهنگ جهانی مقاومت می‌کرد، به لحاظ اقتصادی در تقسیم کار جهانی ادغام می‌شد. هراس‌های رسمی از اختلاط فرهنگی و ضعف گردشگری، بین جهان درون و بیرون دیوار محکمی کشید. ممنوعیت‌های مربوط به هنر، موسیقی، رقص و بدن و بی‌ریشگی هنر مدرن در زندگی روزمره تهرانی‌ها، فرصت خرج خلاقیت هنری برای بیگانگی‌زدایی و غلبه بر شکاف‌ها را به شیوه مدرن آن سلب کرد؛ نتیجه آنکه تهران به لحاظ مصرف‌زدگی در تجربه کشوری مثل هنگ‌کنگ (لمنات^۱، ۲۰۲۰)، از نظر طبقاتی در تجربه کشورهای فقیر با نابرابری اجتماعی و به لحاظ مدیریت اقتدارگرای فضا، در تجربه همسایگان شمالی (ژلنینا^۲، ۲۰۱۲) و عربی سهیم شد.

۲.۲. چارچوب نظری تحقیق

بیگانگی در فلسفه پیشاسقراطی و پس از آن، در الهیات، ادبیات و انسان‌شناسی حضور داشت (سیرز^۳، ۲۰۱۱)، (اشمیت^۴، ۲۰۱۸). در جامعه‌شناسی، وبر، دورکیم، زیمل (سیلور^۵، ۲۰۱۹) و بیش از همه مارکس بر آن تأکید کردند. مارکس در دستنوشته‌های ۱۸۴۴، بیرونی‌شدن محصول، بی‌قدرتی کارگر و عواقب کار بیگانه‌شده را شرح داده بود که در نتیجه مالکیت خصوصی به وجود می‌آمد (مارکس، ۱۳۹۴). پس از مارکس، ایده وجود خودی اصیل و طبیعی و وحدتی اولیه و مطلوب که در جریان اجتماعی شدن و تمدن‌شدن پنهان شده، تحریف شده، به بند کشیده شده و از خود بیگانه شده است، توسط آلتوسر، فوکو و

1. Lam-Knott
2. Zhelnina
3. Sayers
4. Schmitt
5. Silver

دریدا به عنوان تعریفی ذات‌گرا، اومانیستی و اسطوره‌ای به آن حمله قرار شد (اسکمپتون^۱)، (۲۰۱۰).

هانری لوفور در تشریح نظریه تولید فضا، تجربه بیگانگی را در مرکز تحلیل قرار داد، آن را بخش جدایی‌ناپذیر از زندگی روزمره دانست و موضع خود را در برابر چند جریان رقیب تعریف کرد. از سویی، مارکسیسم ارتدوکس و استالینیستی بود که نماینده ساختارگرای آن، لویی آلتوسر بر شکست معرفت‌شناسی در اندیشه مارکس تأکید می‌کرد و آرای مارکس اومانیست را مردود می‌شمرد. لوفور به چنین شکستی اعتقاد نداشت و مسئله اومانیستی بیگانگی را در آثار مارکس عنصر ثابتی می‌دانست که به تدریج غنی‌تر و دقیق‌تر می‌شد. در طرف دیگر پسامدرنیسم قرار داشت که به امر کلی بی‌اعتنا بود، به اشکال فرعی مقاومت توجه می‌کرد و عاملیت سیاسی را نادیده می‌گرفت. لوفور واقعیت را تمامیتی باز، پراکنده و منسجم و در رابطه هم‌زمانی با ساختار و عاملیت می‌دید؛ تمامیتی سرشار از تفاوت که در آن گروه‌های حاشیه‌نشین شیوه‌های متفاوتی از زیستن را برمی‌گزینند (باتلر^۲، ۲۰۱۲، صص. ۲۳-۱۳).

لوفور بیگانگی را به مثابه مفهومی طبقاتی و در متن زندگی روزمره تعریف کرد. برای استفاده از آن به مثابه ابزاری برای نقد اجتماعی، بیگانگی را تجربه‌ای هم مرتبط با شرایط عینی و هم دارای مؤلفه‌ای در حوزه احساسات، آگاهی و کنشگری تلقی کرد که می‌تواند بین دو نفر، در یک گروه یا اجتماع، در سطح ملی یا جهانی و نسبت به دیگری، اشیاء، فضا، زمان و زندگی تجربه شود؛ شبیه به شیوه متأخر و پدیدارشناسانه راهل یگی در بررسی اشکال صوری تجربه بیگانگی که رابطه ابزاری را در برابر رابطه به‌مثابه هدفی فی‌نفسه قرار می‌دهد. تملک^۳ که یگی آن را بدیلی برای بیگانگی و راهی برای برقراری رابطه موفق با جهان می‌داند، به معنای فعالانه چیزی را از آن خود کردن، به بخشی از خود تبدیل کردن و

1. Skempton
2. Butler
3. Appropriation

در برابر اثری از خود بر آن به جای گذاشتن است؛ رابطه‌ای که نه بر مالکیت و تصاحب که مبتنی بر خلق و آفرینش بنا می‌شود (یگی، ۱۳۹۵، ص. ۷۱). لوفور برای درامان ماندن از دام انتزاع و برای نگاه داشتن انواع روزافزون بیگانگی در دایره توجه، گزاره‌هایی کلی برای توصیف تجربه بیگانگی وضع کرد. او بیگانگی و بیگانگی زدایی را فرایندهایی تاریخی، سیال، دیالکتیک، ناآگاهانه و متکثرند نامید. انواع جدید بیگانگی (سیاسی، ایدئولوژیک، تکنولوژیک، بوروکراتیک و شهری) که رواج نفس‌گیرش، آگاهی را نسبت به آن بی تفاوت می‌ساخت (لوفور، ۱۹۷۱): شیء‌شدگی فعالیت و سلطه اشیاء بر آن، بیگانگی سیاسی درون و توسط دولت، بیگانگی اقتصادی توسط پول و کالا، بیگانگی زن، بیگانگی کودک، بیگانگی پرولتاریا با احساس ناکامی و محرومیت، بیگانگی بورژوا و طبقه حاکم با نیازها و آرزوهای ساختگی، بیگانگی ناشی از همنوایی، بیگانگی تکنولوژیک و بیگانگی به دلیل برخورداری از سطح پایینی از تکنولوژی، بیگانگی توأم با گریز از واقعیت و بیگانگی در اثر التزام به واقعیت و همچنین بیگانگی از جنبه ارتباط با دیگران (تحت امر قرارداد)، ارتباط با جامعه به عنوان یک کل (شکاف‌ها و دوگانگی‌ها) و در ارتباط با خود (شکست‌ها و ناکامی‌ها). درنهایت، بیگانگی را نتیجه تمایزی میان «دیگری» و «دیگربودگی»^۲ و رابطه دیالکتیک این دو دانست. لوفور این تمایز را از زندگی روزمره استخراج کرد. «دیگری» برای فرد هر آن چیزی معنا می‌شد که به اندازه کافی نزدیک بود تا بتوان آن را همدست خود قلمداد کرد. آنچه دوستانه و در دسترس به نظر می‌رسید، ممنوعی که حضورش آزاردهنده یا تهدیدکننده نبود. در برابر، «دیگربودگی» قرار داشت که ناشناخته و تهدیدکننده بود و افراد را به خود جذب و از خویش جدا می‌کرد (لوفور، ۲۰۰۲). تفاوت بیگانگی پرولتار و بورژوا در شکل رابطه‌شان با پول بود که برای اولی تهدید و برای دومی فرصت به حساب می‌آمد. علاوه بر این، کار کارگر برخلاف بورژوا بیگانه‌ساز بود و برای او حکم تنبیه داشت. در برابر، آگاهی

1. Lefebvre

2. Other & Otherness

او می‌توانست از فریب‌رهایی یابد، اما بورژوازی و خرده‌بورژوازی برای انسانی شدن چاره‌ای جز انکار خود نداشتند (لوفور، ۱۹۹۱ الف).

لوفور امکان بیگانگی‌زدایی را در دل مومنت‌های زندگی روزمره جست‌وجو می‌کرد که با فرم، محتوا، طول مدت و فضا-زمان مخصوص به خود از تاروپود زندگی روزمره برمی‌خاستند و ابتدال امر روزمره را به حالت تعلیق درمی‌آوردند. مومنت‌ها ممکن است تفاوت‌های القایی یا تولیدی تولید کنند که دسته نخست تحت قاعده و منطق کلی رخ می‌دهد و دسته دوم در حرکتی دیالکتیک به دنبال ازهم‌پاشیدن نظام است (لوفور، ۱۹۹۱ ب، ص. ۳۷۲). ماهیت تولیدی یا القایی تفاوت‌ها تا اندازه زیادی به سطحی از واقعیت اجتماعی بستگی دارد که موضوع توجه قرار می‌گیرد. ممکن است تفاوتی در یک سطح نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد، اما در سطح فراتر تغییری ایجاد نکند؛ بنابراین قدرت فروپاشی مومنت‌ها تا اندازه زیادی به انتظار و افقی وابسته است که تخیل می‌شود و در بلندپروازانه‌ترین حالت، مربوط به تغییری می‌شود که می‌توانند در امر کلی ایجاد کنند.

درنهایت اینکه لوفور، هم‌زمان به امر روزمره و تولید فضای شهری توجه کرد و با استفاده از مفهوم فضا-زمان و معرفی تکنیک ضرباهنگ‌کاوی، مسیر را برای چنین پژوهشی هموار کرد. او به رابطه ضرباهنگ حیات روزمره با فضا و زمان، درساژ و انقیاد کاربران فضا، قاعده حاکم بر این ضرباهنگ‌ها، استخراج امور عقلانی و غیرعقلانی از آن، کشف منطق حاکم بر آن، تقسیم‌کار و سلسله‌مراتب، ریتم غالب و درنهایت نقش سه قدرت پنهان پول، دولت و فرهنگ توجه کرد که در رابطه‌ای رفت‌وبرگشتی تجربه زندگی روزمره را شکل می‌داد.

۳. روش تحقیق

در این پژوهش، علاوه بر روشی که لوفور برای تأکید و دریافت ضرباهنگ‌های شهری به‌کار می‌برد، از تکنیک‌هایی استفاده شده است که پژوهش را به روایتی مردم‌نگارانه نزدیک

می‌کند. پدیده مرکزی پژوهش، تجربه بیگانگی است که وجهی رفتاری و عینی و وجهی ذهنی، حسی و در حوزه آگاهی دارد. در توصیف وجوه عینی و رفتاری، الگوهای فرهنگی، پرکتیس‌های فضایی، نقش بدن، فرم‌ها و کدها و نشانه‌ها، از روش مردم‌نگاری استفاده شده است. اگرچه به‌دشواری می‌توان میان برخی رشته‌های مردم‌نگاری و انسان‌شناسی اعم از انتقادی، تفسیری، متعهد و... مرز دقیقی رسم کرد، با اندکی تسامح روش پژوهش به مردم‌نگاری انتقادی نزدیک می‌شود که گاه «نظریه انتقادی در عمل» نیز نامیده می‌شود. مردم‌نگاری انتقادی، پژوهشگر را جدا از موضوع پژوهش، یا ارزش‌ها و تجربه زیسته او نمی‌داند و ادعای بی‌طرفی علم را به رسمیت نمی‌شناسد و در برابر، رویکردی سیاسی را در پیش می‌گیرد که دغدغه مبارزه با نابرابری‌های اجتماعی و شنیدن صدای گروه‌های به‌لحاظ اجتماعی حاشیه‌نشین را مدنظر دارد (توماس^۱، ۱۹۹۳).

در این پژوهش در مرحله اکتشافی با استفاده از رویکرد «تور بزرگ» (اسپرادلی^۲، ۱۹۸۰) به جمع‌آوری داده از فضاهای شهری پرداخته شد و براساس آن تقسیم‌بندی کلی از آن فضاها انجام شد. درنهایت، سه فضای اصلی به‌شیوه‌ای انتخاب شدند که نماینده ویژگی‌های برجسته این فضاها و نماینده مناسبی از سه‌گانه‌های فضایی لوفور باشند:

-بازار بورس و اوراق بهادار: فضایی انتزاعی با حضور انواع متضادی از سرمایه و هم‌زمان اتحادی صوری که آن‌ها را به زبان واحدی ترجمه می‌کند. بخش بزرگی از آن را شرکت‌های انبوه‌ساز و صنایع ذی‌ربط تشکیل می‌دهند و از طرفی، خود واجد یک فضای فیزیکی (ساختمان بورس) نیز با نقشی نمادین است. علاوه بر این، سازوکار حاضر در این فضا، اشتراک‌هایی با اشکال جدید سرمایه (برای مثال کریپتوکارنسی‌ها) دارد که اشکال جدیدی از فضاهای اجتماعی را خلق می‌کند؛

1. Thomas
2. Spradley

-مجموعه دریاچه خلیج فارس، شهربازی و باملند: یک پروژه بزرگ نمادین، منحصر به فرد و زیبایی‌شناسانه، محل حضور خرده‌فرهنگ‌ها و بروز سن، جنسیت و طبقه. تجمع بزرگی از برندها، رستوران‌ها و مصرف فضا، فضای زیسته، کیفی و سیال شامل نشانه‌هایی از حیات پنهان اجتماعی؛

-محله خللازیر: فضای پیرامونی که حجم زیادی از سرمایه را بازیافت می‌کند و به چرخه تولید بازمی‌گرداند. فضای انضمامی کار و زیست روزمره گروه‌های فرودست. پرکتیس فضایی که رابطه‌ای نزدیک با واقعیت شهری برقرار می‌کند، اما ماهیت طردشده، پنهان و تلقی مجرمانه از آن، نسبتی قوی با فضای بازنمایی نیز برقرار می‌کند.

برای تحلیل از داده‌های چندگانه شامل مشاهده، عکس، مصاحبه‌های شخصی، داده‌های پژوهش‌های قبلی و مردم‌نگاری‌ها، مستندهای ویدیویی، اسناد سازمانی، گزارش‌های مطبوعاتی و پیمایش آنلاین درباره هر کدام از این سه فضا استفاده شد. در طرح مشاهده به فرم‌ها، رنگ‌ها، صداها، بوها، گروه‌های حاضر در فضا، تفاوت زبانی، ضرباهنگ خطی و چرخه‌ای امر مکانیکی و امر ارگانیک، عقلانی و غیرعقلانی، کشف ضرباهنگ غالب، سلسله‌مراتب اجتماعی، تقسیم کار حاکم بر فضا، تنبیه و تشویق، کنترل و توقف، میزان مالکیت بر بدن، تفاوت فشار بر گروه‌های مختلف، قواعد رسمی و غیررسمی، مقاومت/هم‌نوایی، پرکتیس فضایی (بدن، حواس، پوشش، حرکات، ژست، لحن، ابزار، زنجیره کنش و مناسک)، فضای بازنمایی (دلالت‌ها و تداعی‌ها)، بازنمایی فضا (طراحی، دانش، تقسیم‌بندی‌ها، ممنوعیت‌ها و حصارها)، بازتولید معنا و معرفت‌شناسی و کارکردهای فضایی و تداعی احساسات پرداخته شد. در مرحله بعد، اسناد سازمانی، تاریخی و پژوهشی مربوط به هر فضا برای فهم پیشینه و فرایند شکل‌گیری مطالعه و اهداف اولیه مدیریت شهری و میزان تحقق آن بررسی شد. با بازگشت‌های مکرر به هر فضا، طرح مشاهده تکرار

۱. مصرف فضا در این پژوهش، هم به معنای بهره‌مندی از امکانات خرده‌نظام فراغت است که در سایر فضاهای شهری حضور ندارد؛ هم به معنای وسیع آن، استفاده ابزاری از روابط اجتماعی و نظم حاکم بر آن.

شد و مصاحبه‌هایی با زیست‌کنندگان هر فضا انجام شد. مصاحبه‌ها بر تاریخ غیررسمی فضا، تجربه روزمره، رابطه با دیگری و با فعالیت روزمره، ادراک از دیگری و از فضاهای شهری و فقدان‌های آن متمرکز شدند. در مجموع، ۱۸ مصاحبه عمیق در دریاچه، ۱۶ مصاحبه عمیق در خلایزیر و ۳۰ مصاحبه (حضور و پرسشنامه آنلاین) در بازار بورس جمع‌آوری شد. بازدیدها در دوره یک‌ساله از شهریور ۱۳۹۹ تا شهریور ۱۴۰۰ با فاصله چند ماه از هم و در روزهای مختلف هفته در ساعاتی از صبح، بعدازظهر و شب انجام شد. روایان از میان گروه‌های مختلف سنی، جنسی، پوششی و رفتاری در بخش‌های مختلفی از هر فضا انتخاب شدند تا روایت گروه‌های مختلف اجتماعی شنیده شود. با استفاده از روش پیش‌رونده-پس‌رونده، نقطه آغاز، واقعیت موجود قرار گرفت و با حرکتی رفت‌وبرگشتی بین گذشته و حال، فرایند تولید فضا بررسی شد. مصاحبه‌ها پیاده‌سازی شدند. داده‌های حاصل به شیوه تفسیری و استقرایی تحلیل، کدگذاری و مقوله‌بندی شدند و در تحلیل فرمی، کارکردی و ساختاری استفاده شد. مقوله‌ها توسط محققان آشنا با میدان، بازبینی و صحت‌سنجی شد و نتایج با داده‌های حاصل از گزارش‌ها و پژوهش‌های پیشین مقایسه شد و اعتبار آن‌ها تأیید شد. یافته‌های پژوهش به شیوه‌ای نزدیک به فرم روایی نگاشته و جمع‌بندی شد.

۴. یافته‌های تحقیق

۴.۱. بیگانگی در مناسبات تولید چگونه تجربه می‌شود؟ مطالعات فرم‌بندی

تجربه بیگانگی در مناسبات تولید با سلب مالکیت در رابطه با کار، بدن، مکان و در گامی فراتر در حوزه آگاهی رابطه برقرار می‌کند. مارکس معتقد بود، تجربه بیگانگی با کار تجربه طبقه پرولتر است (مارکس، ۱۳۹۴)؛ تجربه مشترک بین زیست‌کنندگان فضای فرودست. خلایزیر یکی از این فضاهاست که سازمان اقتصادی مخصوص به خود را دارد. برخی سوله‌ها و مغازه‌های ضایعات آهن در تملک آذری زبان‌هایی است که از دهه‌های هفتاد یا هشتاد اینجا مشغول به کار شده‌اند. بقیه مستاجرانی هستند که مغازه‌های کوچکی را از این مالکان

یا از سازمان اوقاف اجاره کرده‌اند. در کوچه‌های فرعی، گاراژهای تفکیک زباله قرار دارد که در اجاره افغانستانی‌هاست و خریداران آن‌ها معمولاً افراد متفرقه هستند که به قیمت بیشتری از شهرداری زباله‌ها را می‌خرند. کارگران در سوله‌های ضایعات عموماً روزمزد هستند و در گاراژهای تفکیک ثابت‌اند. ایرانی‌ها و مهاجرانی که خانواده‌شان در ایران هستند، شب را در خانه‌هایشان در محله‌های اطراف می‌گذرانند و مجردها یا کارگران دور از خانواده شب را در کانکس‌هایی که در سوله‌ها و گاراژها مستقر شده می‌خوابند. در امتداد پستی ورزشگاه شهید کاظمی شیطون بازار خللازیر، یکی از بزرگ‌ترین بازارهای فروش اجناس دست دوم و مسروقه قرار دارد. درآمد دست‌فروشان و ارزش اجناسشان از مقادیر قابل توجه تا مبلغی نزدیک به هیچ متغیر است. عقب‌تر، در کوره‌های آجرپزی، ۵۰ خانوار ایرانی و افغان زندگی می‌کنند و در بیابان‌های اطراف بی‌سربناهان پرسه می‌زنند. زیست‌کنندگان خللازیر تجربه‌شان از کار را این‌طور روایت می‌کنند:

«اسمش وسایل دزدیه، ولی چون تو دیوار کلاهبرداریه میارن اینجا، مثلاً همین دیشب یه زن و شوهر وسایل خونه‌شونو آوردن بفروشن بدارن رو پول پیش خونه ... اینجا از ناچاری یه چیزایی می‌فروشن. باورت نمیشه. معذرت می‌خوام لباس زیر دست دوم میارن ... من خودم فوتبال بازی می‌کنم. اسم و فامیلمو تو گوگل بزنی میاد، ولی می‌خوان اوجش ماهی شیش تومن بدن. من باید ده-یازده تومن کار کنم. باشگاهم می‌رم. نرم مریض می‌شم؛ چون سمه اینجا. همین آزادگان می‌دونی چقد آلودگی داره؟» (مرد جوان دست‌فروش که بعدها باز هم او را می‌بینیم. هر بار از بین جمعیت ما را می‌شناسد و به اسم بچه‌های تربیت‌مدرس صدا می‌زند).

«از کارمون راضی‌ایم؛ چون اومدیم برای کار. هم از جاهای دیگه با ماشین برامون میارن ایرانیا، هم بچه‌ها با چرخ می‌رن تو ناحیه ۳ جمع می‌کنن میارن. بعضی وقتا تا ۱۱ شب یا یک کار می‌کنیم. شغل دیگه نداریم خب. کار می‌کنیم پول می‌فرستیم هرات ... بیشترمون باسوادیم. دیپلم و لیسانس دارن بچه‌ها. کار تو یه دفتری خوبه، ولی نمی‌شه. افغانستان که کار نیست مردم زیادن به بیست نفر یه دفتر نمی‌رسه ... اگه می‌شد یه کار تمیزتر خوب بود ...» (می‌پرسم ترجیح می‌دهید چه چیزی در شرایط زندگی تان تغییر کند) اینجا چی تغییر کنه؟ (می‌خندد) «هرچی تغییر کنه کار همونه. چه فرقی

می‌کنه!» (مرد جوان، مستأجر گاراژ تفکیک زباله. مدتی در حیاط منتظر ماندیم تا حاضر به گفت‌وگو شد).

«خیلی بده شرایط کار. بابام با سه تومن پر می‌کرد مغازه رو. کار می‌کرد ما با سیصد تومنم نمی‌تونیم... از مغازه‌ها، محله‌ها، از همه می‌خریم. دست‌به‌دست می‌کنیم... اینجا نباشیم چی کار کنیم! کارگری کنیم با روزی ۲۰۰ تومن؟ مجبوریم اینجا بمونیم. کارگری فشار روته، ولی این خرید و فروشه... آینده که برنامه‌ای ندارم. چند وقت پیش می‌خواستم ماشینمو بفروشم، سمبلانس بخرم. آنقدر ترسوندم پشیمون شدم» (دو برادر ضایعات فروش با دو سال اختلاف سن. به نظر می‌رسد بیشتر وقتشان را با هم می‌گذرانند).

کارگران افغان و پاکستانی در بنگاه‌های ضایعات آهن سیار و روزمزد هستند. کارشان به مراتب سنگین‌تر است و مهارت و خلاقیتی در کار تجربه نمی‌کنند. می‌گویند کاری که دوست دارند، کاری است که تمام وقت، با درآمد ثابت و کار خودشان باشد و کمتر فرسوده‌شان کند. تنها بخش موردعلاقه‌شان، غروب‌هاست؛ وقتی دستمزد می‌گیرند. کار برایشان به تله‌ای تبدیل می‌شود که از آن گریزی نیست؛ چراکه تمام کار برای «صاحب‌کار» است.

«فقط آرزو دارم از کارگری نجات پیدا کنم» (۳۵ ساله، کارگر افغان، بخشی از یک گفت‌وگوی گروهی).

صاحب‌کار، هم مالک کار و هم مالک بدن کارگران است. بدن در خلبازیر به همان معنایی «است» که آهن، پلاستیک و کاغذ وجود دارد؛ مصرف، تخریب، شکسته و فرسوده می‌شود. «اگه تو کار یه چیزی بخوره تو سرت باید جواب صابکارو بدی» (۳۰ ساله، کارگر افغان، بخشی از یک گفت‌وگوی گروهی).

اما با پیشرفت اقتصاد پولی، رواج دلالی در برابر تولید و کنده‌شدن کار از مکان، تجربه بیگانگی با کار دیگر در تجربه فرودستان باقی نمی‌ماند. سرمایه‌گذاران موفق در بازار سرمایه، اطلاعات دقیقی از روند بازار، صنعت و رابطه آن با سیاست دارند، اما با تجربه کار در فرایند تولید در سطوح مختلف بیگانه‌اند: «در سرمایه‌گذاری مجبور به ماندن در هیچ کسب‌وکاری

نیستم. حتی ماندن در پنجاه تایشان. همه را نگاه می‌کنم و هر کدام را بخواهم برمی‌دارم» (کنهارت^۱ و کنهارت، ۲۰۱۷).

آنچه گروه‌های فرودست در مالکیت و کنترل خویش بر کار، بدن، زندگی روزمره و آینده خود از دست می‌دهند، به گروه‌های فرادست واگذار می‌کنند که گاه به اشتیاقی برای مالکیت بر افراد و اراده‌شان تبدیل شود: «وقتی مالک کوکاکولا باشی، یعنی مالک ذره‌ای از ذهن میلیاردها نفر در جهان هستی» (کنهارت و کنهارت، ۲۰۱۷).

در چنین نظام پاداش و تنبیه، موفقیت‌های مالی، خودپنداره افراد را شکل می‌دهند و تعهد اخلاقی افراد در قبال نهادی تعریف می‌شود که حقوقشان را پرداخت می‌کند: «اگر شما فردی خوددار با انفصالی معقول از حساب بانکی تان باشید و ناگهان چکی به مبلغ ده‌ها میلیون دلار دریافت کنید، احتمالاً به هوا می‌پرید، می‌خندید و به معجزه خوش‌شانسی تان فکر می‌کنید، اما اگر ارزش ذاتی تان را بیمارگونه، درهم‌تینده در موفقیت مالی تان بدانید، احتمالاً اعتقاد می‌یابید که استحقاق هرآنچه را به دست می‌آورید دارید و آن را انعکاسی از ویژگی درونی خود می‌دانید» (لوئیس^۲، ۲۰۱۰).

از سویی رقابت برای کسب مالکیت، دیگری را به رقیبی بالقوه و همیشگی تبدیل می‌کند. در بازار سرمایه، دیگری فاقد بدن، جنسیت و هویت، کلیتی همگون و شخصیت‌زدایی شده است که بازار را به‌طور ناگهانی متلاطم می‌کند؛ چه آگاهانه از طرف شخصیت حقوقی و چه هیجانی از طرف توده سهامداران خرد.

«۹۵ درصد ما ایرانی‌قاتی داریم؛ یعنی تا اتوبوس و ایساده ما نشستیم و عین خیالمون نیست. همین که راه افتاد، می‌دویم بهش برسیم؛ البته من که از خدام است (می‌خندد). اگه ۹۵ درصد اینجوری نباشن، پولی به من نمی‌رسه. مردم سواد ندارن. هجوم می‌برن شما فقط باید بشینی نگاه کنی» (مرد میانسالی که با تلفن همراهش مشغول بود و بارها او را در دریاچه و نیمکت همیشگی‌اش

1. Kunhardt
2. Lewis

دیده بودم. برای شنیدن روایتش از فضای دریاچه کنجکاو بودم. توضیح داد که درآمد اصلی اش از سرمایه‌گذاری است؛ بنابراین گفت و گو در چند جلسه ادامه یافت و از قضا بهترین روایت از بازار سرمایه در همین گفت و گو حاصل شد.

«به نظر من (در بازار بورس) هرکس از جهل مردم پول درمیاره، اون پول از شیر مادر برارش حلال‌تره» (مرد، ۵۰ ساله، سرمایه‌گذار).

در فضای فرودست نیز رقابت برای استفاده از فضا، مجالی برای برقراری پیوند قوی با دیگری نمی‌دهد. با اینکه دست‌فروش‌ها گاهی در برابر مأموران شهرداری و نیروی انتظامی با هم متحد می‌شوند، رابطه عمیقی بینشان شکل نمی‌گیرد.

«اون دوستم نیست، فقط همکاریم. کنار هم بساط می‌کنیم. چشم نداریم بساطی دیگه بفروشه. می‌خوایم سر به تنش نباشه (می‌خندد)» (فوتبالیست-دست‌فروشی که پیش‌تر شرح او رفت).

بخش دیگری از تجربه بیگانگی از رابطه مرکز-پیرامون برمی‌خیزد؛ حتی اختلافی روان‌شناختی مثل اختلاف در دلبستگی به مکان نیز در حاشیه و در مرکز به شیوه‌های متفاوتی تجربه می‌شود. در حاشیه (در مقیاس شهری، ملی یا جهانی)، این ویرانی‌های پی‌درپی و کوچ‌های اجباری به خاطر فقر یا فقدان امنیت است که پیوند را سست می‌کند. مکان فیزیکی که در خاطرات جمعی همه حضور دارد و بخشی از هویت آنان را تشکیل دهد، در صورت وجود نیز بسیار کم‌رمتق است (عالیزاد و باغبان‌مشیری، ۱۳۹۸). خلأزیر یکی از این مکان‌هاست.

«من سی سالمه. اینجا به دنیا اومدم منطقه ۷، ولی اصلتم مال کاشانه. سر اشتباه من خونمونو تو مرتضی‌گرد از دست دادیم. خانومم هم پاسوز من شد. بچه‌مو گذاشتم پیش پدر و مادرم. الآن دو ساله تو ماشین زندگی می‌کنیم. آرزوم فقط اینه یه سرپناه داشته باشم» (مرد جوانی که بدن خمیده‌اش را به ماشین تکیه داده است. به ماشین اشاره می‌کند که چرخ‌هایش پنجره است و رویش را خاک گرفته است. لحظه‌ای یک پای لاغر زنانه از میان بساط دست‌فروشی داخل آن دیده می‌شود)

«اهل هراتیم. شیش هفت ساله اینجایم. شیش ماه یک‌بار می‌ریم افغانستان. باز مجبوریم برمی‌گردیم. من پاسپورت دارم بقیه ندارن. یکی پنج ساله نرفته افغانستان ... چون مجرد می‌ایم

سخت‌مونه. اگه می‌شد خانوادگی بیایم که خیلی بهتر بود ... می‌ریم بیرون خرید می‌کنیم، ولی تفریح نمی‌کنیم با کسی. من همیشه گاراژم. بچه‌ها می‌رن بیرون آشغال جمع می‌کنن میان. شبام همین‌جا می‌خوابیم. بخوابیم بریم جای دیگه اینجا ول می‌شه و خرجشم زیاد میشه ...» (مستأجر گاراژ تفکیک زباله که پیش‌تر شرح او رفت).

«آرزو داشتم شهر خودم آرام بود، کار بود، دعوا نبود، وطن بود» (۳۳ ساله، کارگر افغان سوله ضایعات آهن، بخشی از یک گفت‌وگوی گروهی).

«من آرزوم به زندگی خوب و رؤیاییه (می‌خندد)، ولی تو ایران رؤیایی نمیشه» این را یکی از دوستان پیرمردی گاراژدار می‌گوید. پسر جوان‌تری که معلوم می‌شود پسر گاراژدار است پاسخ می‌دهد: «چرا نمیشه؟ تو سعادت‌آباد هست».

پسر با شوخی به پدر گله می‌کند که دوست دارد در محله بهتری زندگی کنند. معلوم است که گفت‌وگویی قدیمی و بی‌نتیجه را ادامه می‌دهند. همان دوست پدر که قبلاً در مکالمه شرکت کرد، می‌گوید: «حاجیو این جور نگاه نکن. هر جای تهران بخواد می‌تونه خونه بخره.» و با صدای بلند می‌خندد و درعین حال از افشاگری‌اش شرمند می‌شود. پدر که بین دوستانش ایستاده لبخند می‌زند و چیزی نمی‌گوید. شاید به این فکر می‌کند که توان خرید مسکن در محله‌های بهتر، برای زندگی در آن‌ها کافی نیست. در مرکز این مدرنیزاسیون، انباشت ثروت و شتاب در تغییرات فیزیکی است که تجربه زیست‌کنندگان را شکل می‌دهد:

«خاله مامانم جد اندر جد اندر زگو بودن. فقط چند وقت یک‌بار خونه رو بازسازی می‌کردن، اما کم‌کم اوندان اونجا شلوغ شد، اونقدر شلوغ شد و آدمای عجیب‌غریب اومدن که عرصه بهشون تنگ شد. هم اینکه دیگه این محلی نبود که توش زندگی کرده بودن و فضای کافی برای زندگی نداشت هم اینکه وضع مالی و ظاهر معمولی داشتن. نمی‌تونستن اونقدر خرج ظاهرشون کنن. آدمای تازه‌وارد باهاشون تحقیرآمیز برخورد می‌کردن. هیچی دیگه آخر خونه و محل و هویتشونو ول کردن رفتن» (دختر گرافیست جوان که روایتش با علاقه و مملو از جزئیات است).

وقتی شهرنشینان در انتخاب مکان زندگی آزاد نباشند و نتوانند آن را به میل خود تغییر دهند یا اثری از خود بر آن به جای گذارند، رابطه‌ای ابزاری با آن برقرار می‌کنند؛ چه در فضای فرودست که نزاع بر سر مکان برای ادامه حیات و امرار معاش روی می‌دهد:

«البته باز که نشده. اینجاها رو بلوک می‌ذارن. بچه‌ها جمع می‌شن بیل و کلنگ میارن راه باز می‌کنن. باید ببینی. از اون ته می‌گوییم میایم ... الآن پولی نیست، ولی قدیم بسته به مترای ده-بیست تومن می‌گرفتن» (مرد دست‌فروش میانسال که صندوق عقب پیکانش باز است و کارتن‌هایی از برچسب‌های ماشین را روی زمین می‌چیند. بعدها باز هم او را می‌بینیم که همیشه سرش شلوغ است و هم‌زمان حواسش به چند مشتری است).

و چه در فضای فرادست:

«آخر هفته‌ها شابدالعظیم می‌شه، افغانستان می‌ریزن اینجا. به ما کاری ندارن مهم نیست؛ چون مال ماست اینجا. همه می‌شناسنمون، اما اینا چون واکسن نمی‌زنن بهشون خطر داره» (مرد جوان راننده اسنپ که بیشتر برای ورزش به دریاچه می‌رود).

اشتیاق برای مالکیت بر فضا گروه‌های گوناگون را وامی‌دارد خود را مالکِ برحقِ فضا بدانند و حضور گروه‌های دیگر را تهدیدی برای خود تلقی کنند و گاه از ادبیات اقتدارگرایانه‌ای درباره آن‌ها استفاده کنند. زیست‌کنندگان فضای دریاچه می‌گویند:

«آدم غیراجتماعی هستم. اگه اجتماعی بودم که نمی‌ومدم اینجا ... اینجا کسی مزاحم آدم نمی‌شه، ولی خیلی ببخشید نمی‌خوام بگم دهاتی، منتها کسانی که از شهرستان میان دریاچه گاهی خیلی مؤدب نیستن، ولی چون خیلی وسیعه، آدم کنار میاد» (مرد سرمایه‌گذار در دریاچه که پیش‌تر شرح او رفت).

«اینجا برا من نیست که فقط، ولی شلوغی اذیتم می‌کنه. از شهریارم میان مثلاً. کاش تو هر منطقه‌ای به‌دونه می‌زدن که مجبور نباشن بیان اینجا ... دروغ نگم، کارایی که دخترپسرا می‌کنن رو می‌بینم خوشم نمیاد یا مثلاً وقتی دوچرخه‌سوارا میان تو مسیر پیاده‌ها اذیت می‌شم، دوست ندارم» (زن شصت‌ساله خانه‌دار که همسرش را چندسال پیش از دست داده و هر هفته برای پیاده‌روی به دریاچه می‌آید. محتاط و مختصر پاسخ می‌دهد).

«تعاملات بین زوج‌ها توی فضای عمومی برای نوجوونا مناسب نیست. باید یه فضایی برای ارتقای جسمانی و تخلیه مثبت انرژی و کارای فرهنگی بذارن، برای برطرف کردن دغدغه بدون آسیب ... بعضی خانوما حتی با اینکه می‌بینن که ما چادری هستیم، جلوی روی ما روسری شون رو برمی‌دارن» (زن، ۳۲ ساله، معلم قرآن).

«دوچرخه رو نمی‌ذارن دور دریاچه بگردیم. ما میایم دور دریاچه دوچرخه سواری کنیم وگرنه که مثل سواری تو پارک ولایت، ولی ما اذیتشون می‌کنیم و گوش نمی‌دیم (می‌خندد)» (پسر جوانی که با خجالت می‌گوید هنوز سرباز است. حواسش است که در حال گفت‌وگو هستم و قبل از نزدیک شدن در صورتش می‌بینم که آماده صحبت است. در طول روایت می‌خندد، شوخی می‌کند و هیجان کودکانه‌اش را به من هم منتقل می‌کند).

و به‌ویژه وقتی پای طبیعت به میان کشیده شود:

«اصطبلش فقط برای عکسه. اگه می‌داشتن پیش حیوونا بریم سوار شیم بهتر بود. تماس با حیوونا خیلی آرامش‌بخشه» (زن خانه‌داری که پیش‌تر شرح او رفت).

ساکنین کوره‌های خلل‌زیر در کنار حیوانات زندگی می‌کنند. محله‌شان پر از سگ‌های ولگرد است و ممکن است در خانه گوسفند و بز نگهداری کنند. آن‌ها در محوطه‌های خاکی و کنار درختان زندگی می‌کنند و بعید است برای تفریح به پارک، باغ‌وحش یا فضایی شبیه به دریاچه بروند؛ به همین دلیل، رابطه مختل شده‌ای با طبیعت ندارند و برخلاف راویان دریاچه، استفاده لوکسی از آن نمی‌کنند. علاوه بر این، در مناسبات تولید نقش ندارند و بهره‌کشی از طبیعت برای بهره‌وری بیشتر برایشان تعریف نشده است.

فاصله فضاهای چندپاره شهری زیاد است و شهرنشینان در خیلی از مکان‌ها کنارگذاری، غریبگی و اضطراب را تجربه می‌کنند. مکان‌های «دیگر» تهدیدکننده‌اند و این تنها تجربه فرودستان در فضاهای فرادست نیست.

«هیچ‌وقت پایین شهر مسافر نمی‌گیرم. اصلاً دوست ندارم اون سمتی برم؛ خصوصاً تو کوچه‌های تنگش. حرف زدنشونم اصلاً مناسب نیست. دوس ندارم هم‌کلام بشم. بیشتر مسافرام رو از سعادت‌آباد می‌گیرم و همیشه هم راحتتم» (راننده اسنپ که پیش‌تر شرح او رفت).

با ادغام جامعه ایرانی در اقتصاد جهانی، تجربه بیگانگی در مناسبات تولید به واسطه سلب مالکیت، رقابت و روابط مرکز-پیرامونی با تجربه افراد در نقاط دیگری از جهان نسبتی نزدیک برقرار می‌کند، اما بافت اجتماعی، اختلاط‌های فرهنگی، دینی و قومی و نظام سیاسی یا تمام آنچه در روبنای اجتماعی پرداخته می‌شود، تجربه‌ای مخصوص به زیست‌کنندگان این فضا را پدید می‌آورد. اگرچه تقسیم اجتماعی کار، مرزهای میان روبنا و زیربنا را در هم می‌آمیزد، اثرات ناشی از بخش اقتصاد را می‌توان تا اندازه‌ای از سیاست و دین و فرهنگ تفکیک کرد.

۲.۴. بیگانگی در ساختار فرهنگی و سیاسی چگونه تجربه می‌شود؟

عمیق‌ترین شکاف‌های اجتماعی که در فضاهای منتخب و در میان روایات دیده می‌شود، ناشی از تضادهای قومی و دینی است. فاصله‌ای که ملیت ایرانی و افغانستانی میان دست‌فروش‌های خللازیر ایجاد می‌کند، عمیق‌تر از آن است که با اشتراکات صنفی جبران شود.

«کلاً شهر افغانستانیاس. روزی مال ماس اونا میان می‌برن ... بیان اینجا می‌گم برین اونور. اونام اجنبی‌ان. هیچ فرقی نداره ... جمعه نصف بساطیا افغانی‌ان. جوونای ما ول می‌گردن، افغانیا کلی می‌برن» (مرد جوان ابزارها را روی پارچه‌ای مقابلش پهن کرده است. در حالت ایستاده هم‌زمان به ما و مشتریانش پاسخ می‌دهد).

کارگران افغان هم روابط حمایتی قدرتمندی دارند. آن‌ها که مجرد یا دور از خانواده‌اند، شب را در گاراژ می‌خوابند و روزهای تعطیل کنار هم آهنگ گوش می‌دهند، فوتبال بازی می‌کنند، می‌رقصند، رقص محلی اتن ملی را اجرا می‌کنند، فیلم می‌بینند و اخبار ایران و افغانستان و جهان را گوش می‌دهند. شبکه‌های حمایتی از ضعیف‌ترها محافظت می‌کند.

«کارتن‌خوابا همه ایرانی‌ان. ما اگه کسی وضعش خوب نباشه، ده پونزده نفر جمع می‌شیم کمکش می‌کنیم» (۴۳ساله، کارگر افغان، بخشی از یک گفت‌وگوی جمعی).

آن‌ها بر غیرخودی بودنشان آگاهی کاملی دارند و تجربه مهاجرت و کارگری را هم‌زمان زیست می‌کنند. رابطه مداومی بین افغان‌ها و ایرانیان شکل نمی‌گیرد. به‌رغم اینکه ایرانی‌ها انزجارشان را از پذیرفتن افغان‌ها پنهان نمی‌کنند، دسته دوم تأکید می‌کنند که از طرف ایرانی‌ها «هیچ بدی ندیده‌اند»، اما وقتی یکی از کارگران هنگام مصاحبه به همکارش می‌گوید: «بیا توام و ایسا تورو خدا. می‌ترسیم بگیرنمون» و با خجالت و نگرانی می‌خندد، به گفته‌اش شک می‌کنم. زیست‌کنندگان خلایق از ملیت، قومیت، مذهب و گروه‌های اقتصادی مختلفی هستند که در مجاورت فیزیکی به‌سرمی‌برند، اما گاه منزوی هستند و گاه تنها پیوندهای درون‌گروهی برقرار می‌کنند.

شکاف عمیق دیگر به بی‌اعتمادی کهنه‌ای بازمی‌گردد که نهادها، سازمان‌ها، قوانین رسمی و سازوکارهای دولت را هدف قرار می‌دهد. بعد از تشویق مردم به سرمایه‌گذاری‌های مولد از سوی بدنه حکومت و دولت در سال ۱۳۹۸، کاهش سود سپرده‌های بانکی، افزایش ارزش سهام شرکت‌های دولتی و رشد پنج برابری شاخص‌ها، مشارکت در بورس از ۱۰ میلیون نفر کد فعال به ۲۱ میلیون کد و با واگذاری سهام عدالت شمار کدهای معاملاتی بازار به بیش از ۵۱ میلیون عدد رسید (صالحی، ۶ اردیبهشت ۱۴۰۰)، اما آنچه همه انتظارش را می‌کشیدند و امیدوار بودند هرگز اتفاق نیفتد. سرانجام در مرداد ۱۳۹۹ روی داد و با سقوط شاخص کل به یک میلیون و دویست هزار واحد، میلیون‌ها نفر سرمایه‌شان را از دست دادند. همدستی دولت روحانی و حکومت، نهادهای مالی و سهام‌داران حقوقی در سناریویی از پیش تنظیم‌شده، تازه‌واردان به بازار بورس را از هستی ساقط کرد و سلسله مصوبات سازمان، استعفای رئیس سازمان، تجمعات، شعارهای «مرگ بر مفسد اقتصادی» و پرتاب تخم‌مرغ‌ها به سوی شرکت بورس، تغییری در اوضاع نداد. این رخداد در حافظه افراد، در امتداد تجربه‌های قبلی قرار گرفت که در آن دولت‌ها، بانک‌ها و حکومت مرکزی، در لحظه‌های بحرانی یک رکود اقتصادی یا انتخابات سیاسی، افکار عمومی را به سمتی سوق داده و پس از آشکارشدن ماجرا، معترضان را اقتدارطلبانه سرکوب کرده بودند. احساس ناامنی و

فریب خوردگی، سهام‌داران خرد را از بازار بیرون کرد یا به نوسان‌گیری و معامله‌های کوتاه‌مدت مجبور کرد.

«چون بازار بورس ایران دستوری است، هیچ ویژگی‌ای کارساز نیست. فعلاً هیچ‌کس حتی اساتید بورس هم نمی‌توانند تحلیلی از بازار بورس داشته باشند. دولت قصد چپاول سرمایه مردم را داشت و دارد و تاکنون موفق بوده» (مرد، ۳۲ ساله، طراح سیستم‌های اطلاعاتی، پرسشنامه آنلاین).
 «دستکاری‌های حکومت و دولت در بازار و تصمیمات خلق‌الساعه آن‌ها، گروگان‌گیری سرمایه مردم توسط ایشان و حمله به اعتماد معامله‌گران و سرمایه‌گذاران با تصمیمات یک‌شبه به شدت برآیم نامطلوب و ناراحت‌کننده است» (مرد، ۴۳ ساله، معامله‌گر، پرسشنامه آنلاین).
 «صداوسیما در گمراه کردن مردم دروغ سیستماتیک می‌گوید» (مرد، ۳۷ ساله، پژوهشگر، پرسشنامه آنلاین).

«۹۵ درصد از کلاهبرداران توی بورسین؛ چون با رانت می‌تونن پولی دربیارن که جای دیگه نمی‌تونن» (مرد سرمایه‌گذار در دریاچه که پیش‌تر شرح او رفت).
 طبقه فرودست و متوسط در اعتقاد به «نان‌بری» دولت و فساد ساختاری حکومت اتفاق نظر دارند، اما فرودستان، همه گروه‌های بالادست را در همدستی نانوشته‌ای با هم می‌بینند. خیلی از جمله‌هایشان با عبارت «بهشون بگید» شروع می‌شود که اشاره به گروه بزرگ، «مسئول» و گاه نامشخصی دارد و از ظلمی شکایت دارند که در زندگی روزمره تجربه می‌کنند.

«شما دانشجوید. آگه یه روز رفتید تو بیت بهشون بگید. بیست هزار خونوار اینجا نون می‌برن. شیش ماه پیش به بهانه کرونا جمع کردن، ولی نمی‌تونن جمع کنن جمعه بازارو. اینکه راه مملکت‌داری نیس. دیروزم نیروانظامی اومدن زدن وسایلو بردن؛ چون اکیشون عوض می‌شه هی. این ماشینیای شهرداری‌ام باجشونو نگیرن نمی‌رن. هر روز میان. شهرداری‌ام مثل نیروانظامیه» (ابزارفروشی که پیش‌تر شرح او رفت).

«شهرداری خیلی میاد. پنجاه تومن می‌گیرن باسکولا رو چک می‌کنن که کلاهبرداری نکنن میزون باشه. اکبر گفت نمیدم پنجاه تومنو. باهاشون دعوا کرد یه هفته فشافویه بود. کارت خوانا رم جمع می‌کنن مالیات داره» (برادر کوچک‌تر ضایعات فروش که پیش‌تر شرح او رفت).

«شهرداری گیر می‌ده. یه مقدار پول بهشون می‌دیم میرن. قبلنا میومدن اذیت امسال نه زیاد. قبلاً در گاراژو می‌بستن و چرخامونو می‌گرفتن» (مستاجر گاراژ تفکیک زباله که پیش‌تر شرح او رفت).

۴.۴. در جست‌وجوی امکانی برای رهایی

آیا زیست‌کنندگان فضا در برابر قواعد بیگانه‌ساز آن مقاومت می‌کنند؟ سرمایه‌گذاران در بورس زمان افت ناگهانی شاخص‌ها و دستکاری دولت در بازار تجمع می‌کنند، شعار می‌دهند و نامه‌های سرگشاده می‌نویسند، زنان در دریاچه و باملند پوششی مغایر با قوانین رسمی را انتخاب می‌کنند، دست‌فروشان به‌رغم ممنوعیت‌ها بساطشان را باز در خلایق می‌گسترانند، سارقان در سطح شهر بخشی از اجناس آن‌ها را تأمین می‌کنند و بیغوله‌نشینان از برق شهری استفاده غیرقانونی می‌کنند. گروه‌های حمایتی، خرده‌فرهنگی یا براساس سبک‌های زندگی در هر فضا تشکیل می‌شود: گروه‌های مشورتی و آموزشی در بازار بورس، گروه‌های حمایتی نژادی و قومی در خلایق و گروه‌های ورزشی که با اسکیت‌بازی، دوچرخه‌سواری، فوتبال یا دوی دسته‌جمعی فضای دریاچه را به اختیار درمی‌آورند، اما آیا این تخصیص‌های موقت به معنای لوفوری آن، تفاوتی تولیدی ایجاد می‌کنند یا تفاوتی القایی؟

شرط نخست برای تلقی مومنت‌ها به‌مثابه تفاوت‌های تولیدی که احتمالاً لوفور به لحاظ بداهت به طرح آن نیاز نمی‌دید، جریان پایین به بالایی از اعمال اثر بود. بخش قدرتمند ساختار گاه در مدیریت شهری بخش‌هایی از شهر را به مجالی برای بروز تفاوت اختصاص می‌دهد؛ مثل کافه‌ها، سالن‌های تئاتر و سینما و مال‌ها و مجتمع‌های تجاری؛ البته چنین تخصیص‌هایی نتیجه فرایندی دوطرفه، مطالبات و تمرد از پایین‌دست و اعمال فشار از بالادست است که در نهایت به سازش و تعادلی موقتی منتهی می‌شود. آزادی‌های هنجاری در

مجموعه دریاچه و باملند هم از چنین تخصیص‌هایی است که تداوم آن در گروهی تصمیم‌های مدیریت شهری است. در فضایی مثل دریاچه بدن‌ها آزادترند. «متفاوت» بودن، داشتن هویتی مستقل و تمایز در لحظه تولید و فرایند کار رخ نمی‌دهد، در اجتماعات و فعالیت‌های جمعی ممکن نمی‌شود؛ بلکه تنها در لحظه مصرف است که اتفاق می‌افتد. همگن شدن آگاهی و هم‌سطح شدن رخدادهای جهان، ملال زندگی روزمره و تلاش برای رهایی از آن را به دنبال دارد (یگی، ۱۳۹۵). مصرف فضا، مومنتی در روال عادی هرروزه با فقدان‌های فضایی‌اش بازی می‌کند.

«اینجا مردم میان که بتونن متفاوت باشن. جای دیگه نمی‌تونن» (دختر هجده‌ساله که ویزیتور محصولات زیبایی است، به قصد بازاریابی کنارم می‌نشیند و سر صحبت را باز می‌کند. بعد از فهمیدن قصد حضورم در دریاچه پیشنهاد می‌دهد که با او گفت‌وگو کنم). حتی غرق شدن در ریسک بازارهای مالی، به مومنت دنیای جدید تبدیل می‌شود. هوشیاری مداوم بر مخاطرات جهانی پریسک، زیست‌کنندگان را از «احساس زیستن در خانه» (برگر و همکاران، ۱۳۸۱) محروم می‌کند.

«بنیادی رو تحقیق نمی‌کنم؛ چون تو ایران همه با هم میره بالا یا پایین. اگه جای دیگه بود، باید راجع به هر شرکتی جدا تحقیق می‌کردی، ولی برای اینکه بدونی کدوم صنعت و سهم رو بخری، باید سیاست خارجی بدونی. اقتصاد خرد و کلان بدونی. سیاست جهانی و منطقه رو بدونی. پدرم درمیاد بیست و چهار ساعته؛ چون همش تو فکرشم... اما وقتی اُردر می‌ذاری، یه آدرنالینی ترشح می‌شه... فوق‌العاده است» (مرد سرمایه‌گذار در دریاچه که پیش‌تر شرح او رفت).

رهایی بخشی، آمیخته با انضمام، بدن، طبیعت و زنانگی است. بدن زنان تا آنجا که نماد اغواگری و امر شهوانی تلقی شود، توسط نظم دینی و به‌واسطه ضرباهنگ چرخه‌ای و پیوندش با چرخه زندگی، توسط فضای انتزاعی سرکوب می‌شود. در بازارها (بازار بورس یا خلازیر) عاملیتی نزدیک به هیچ دارند و بدنشان در فضای دریاچه و باملند، توسط فضای انباشت استثمار، کالاسازی و مصرف می‌شود. اگر زنان، پوشش آزادانه‌شان در دریاچه را در

خیابان‌های شهر استفاده کنند و با مقاومت در برابر سرکوب حکومتی، در نهایت آن را وادار به لغو حجاب اجباری کنند، به شکلی فعال در سطح هنجاری شیوه‌های بخشی را پیش گرفته‌اند، اما در سطح دیگری یعنی ادغام در کالایی شدن، مصرف و نمایش به منزله مسئله‌ای جهانی درگیر خواهند ماند؛ بنابراین مقاومت و رهایی بخشی در سطوح متفاوتی از واقعیت اجتماعی و بنا بر سقف تخیل کنشگران می‌تواند تغییر کند. فرایند تولید فضا، در مقیاس محلی و جهانی فرایندی مردانه است؛ حتی جریان‌های آکادمیک غالب در ضدیت با نولیبرالیسم، تلاش زنان برای برخورداری از حقوق برابر با مردان را در پیش‌پاافتاده‌ترین اشکال آن، به خاطر تبدیل شدن به «سوژه نولیبرال» و انقیاد در آزادی‌های شخصی نفی می‌کنند (اباذری، ۱۳۹۷). این گفتمان در ادبیاتی مشترک با اقتدارگرایی دینی، مبارزه زنان برای برخورداری از آزادی‌های مدنی را از «برهه حساس کنونی» به آینده نامشخصی حواله کرده و آن را انحرافی از مسیر اصلی معرفی می‌کند؛ با این وعده که در جامعه‌ای آزاد از نولیبرالیسم، حقوق برابر زن و مرد به شکلی خودبه‌خودی محقق خواهد شد. روی هم رفته، نقطه اشتراک گفتمان‌های رقیب، زمین مردانه‌ای است که بازی در آن اتفاق می‌افتد. حتی گروه‌های حاشیه‌ای مثل مهاجران افغان، تهیدستان شهری و خرده‌فرهنگ‌های نوجوانان نیز بی‌اعتنا به برابری جنسیتی یا حتی در فضایی زن‌ستیزانه تنفس می‌کنند؛ در نتیجه، جریان‌های مقاومت در میان زنان، منزوی و ناکارآمد بوده است و در رابطه‌ای نزدیک‌تر با اقلیت‌های جنسیتی، تنها در نزدیکی با سرمایه‌داری متأخر امکان عمل می‌یابد.

روی هم رفته، در تخمین میدان اثر مومنت‌ها و عاملیت و مقاومت فرودستان باید احتیاط بیشتری کرد. اگر سخن از شورش دست‌فروشان و موتورسواران در میان باشد، به شیوه مشابهی می‌توان از شورش متکدیان، روسپیگران، سارقان و کارتن‌خواب‌ها نیز گفت که فضای مطلوب شهری در گفتمان رسمی را مخدوش می‌کنند، اما چرا حضور این گروه‌های اخیر با عنوان تخصیص‌گران فضا تشویق نمی‌شود؟ شاید یکی از دلایل این باشد که به‌طور ضمنی و برخلاف گروه‌های دیگر از شیوه‌های مشروع امرار معاش تلقی نمی‌شوند و مهم‌تر

آنکه ماهیت عریان استثمار عملی مثل روسپیگری به سادگی با استعاره‌های جامعه‌شناسانه بزک‌شدنی نیست. تلقی شیوه‌های فردی پیگیری منافع شخصی به مثابه «کشمکش‌های طبقاتی» و قراردادان آگاهی جمعی در مقوله انتزاعات «نوع‌دوستانه» یک «جامعه اتوپیایی» (صادقی، ۱۳۹۷، ص. ۱۸۳)، این تصور را به وجود می‌آورد که طبقات فرودست به خاطر نیاز به بقا، همواره و به شکلی طبیعی در حال مبارزه مؤثر طبقاتی‌اند؛ بنابراین این واقعیت مغفول می‌ماند که «شبکه‌سازی انفعالی» اساساً اهداف آنی را دنبال می‌کند و فاقد آگاهی سیاسی و امکان رهایی‌بخشی است. «رؤیای آینده بهتر» (بیات، ۱۳۹۳، ص. ۲۸۲) مانع از ادغام کنشگری معیشتی در نظم فرادست نمی‌شود.^۱ اگرچه تأکید بر موانع سازمان‌یابی تهیدستان، ناکامی تلاش‌هایشان و نقش «سیاست‌های خیابانی» به منزله اهرم فشار تأکید درستی است، تلقی خوش‌بینانه از تلاش فرودستان برای بقا پژوهشگر را وامی‌دارد که در نتیجه‌گیری عجولانه و خطرناک، ترمز از اقتدار مدیریت شهری را «به‌شدت ضداقتدارگرا» تعبیر کند (بیات، ۱۳۹۳، ص. ۲۶۲) و بر تمایلات احتمالی اقتدارگرایانه در میان گروه‌های فرودست چشم‌پوشد. مسئله این نیست که روشنفکر اجتماعی در نقش پزشک، نسخه‌ای برای رهایی‌بخشی از آستین خارج کند، اما مسلم است که او به دنبال تعریف افقی فراتر از چشم‌انداز موجود، واقع‌بینی و زدودن توهم‌هاست. با پیش‌کشیدن «تجربه بیگانگی»، لزوم ادراک و سهیم‌شدن در تجربه دیگری، انتزاعات علمی به جهان انضمامی زندگی روزمره کشیده می‌شود و امکان شکل‌گیری تدریجی آگاهی‌های جمعی را به دست می‌دهد. راه‌های رهایی، پیوسته و از دل یکدیگر از میان همین خرد جمعی زاده خواهند شد.

۵. نتیجه‌گیری

درمجموع به نظر می‌رسد، فضا و فعالیت (کار یا غیر آن) برای زیست‌کنندگان خلأزیر ابزاری برای بقا، برای زیست‌کنندگان بازار بورس ابزاری برای مالکیت و کسب قدرت و

۱. برای مثال، بقای موتورسواران معیشتی در گروهی کارکردی است که برای طبقات و گروه‌های دیگر حاضر در فضا دارند.

برای زیست کنندگان دریاچه ابزاری برای لذت است. در خلایزیر راویان به واسطه احساس بی قدرتی بر سرنوشت خود و محیط بلافصل زندگی شان، بیگانگی را تجربه می کنند، در بازار سرمایه، به دلیل بی معنایی فرایند کار و محصول و مبادله در آن و در دریاچه به خاطر تجربه ملال آور و پناه بردن به مصرف برای گریز از آن. کارگران خلایزیر به راحتی جایگزین می شوند و از آنجاکه خیلی وقت ها بیکار هستند، کار به بخشی از هویت آنان تبدیل نمی شود. در برابر، بیگانگی سرمایه گذاران و به ویژه نوسان گیرها در بورس، از تخصصی شدن شدید و تجربه انتزاعی آن ها در کار ناشی می شود. هرگز مشارکتی انضمامی در تولید هیچ محصولی ندارند و تعاملی بین بدنشان با طبیعت و تغییر و تصرف در آن را تجربه نمی کنند. از این لحاظ، با دلالتی به شیوه سنتی آن تفاوت بارز دارند.

بدن ها در بازار سرمایه طرد شده، در خلایزیر استثمار شده و در دریاچه آزاد و مصرف می شوند. زیست کنندگان خلایزیر، آسان تر از بیماری، سالخوردگی و مرگ حرف می زنند، اما برای دیگران اضطراب آورتر و تابوتر است. زندگی روزمره زیست کنندگان بورس و دریاچه به معنای استعاری و زندگی روزمره زیست کنندگان خلایزیر به معنای غیراستعاری آن استثمار می شود. دولت اقتدارگرای دینی، برخلاف همتای خود در سرمایه داری های پیشرفته، بدن و به خصوص بدن زنان را با استفاده ابزاری و نمایش و تبدیل به ارزش مبادله به موضوع تجربه بیگانگی تبدیل نمی کند؛ بلکه با انقیاد و سرکوب و نفی آن، افراد را از تجربه بدن محروم می کنند. نهادهای اقتصادی و سیاسی در تمامیت خود، نهادهایی مردانه اند و زنان تجربه هایی توأم با ناکامی را در رابطه با آن ها توصیف می کنند و در کنار کودکان و سالمندان تنها در مکان های فراغت، به شکل محدود و در قالب های ازپیش تعیین شده امکان حضور دارند.

وقتی پای زندگی روزمره در میان باشد، صحبت از تجربه «فراستان» و «فروستان» در حد کلی گویی باقی می ماند. تجربه زندگی روزمره کارگران سیار، ثابت، ایرانی و مهاجر، دست فروش ها و بی سرپناهان متفاوت است و این تنوع گمراه کننده، تحقق آگاهی جمعی را دشوار می کند، اما راویان فضاهای فرادست و فرودست شناخت همگنی از گروه دیگر دارند.

سرمایه‌گذاران بورس و نوسان‌گیرها از «بی‌سوادها» و «احمق‌ها»، زیست‌کنندگان دریاچه از «شهرستانی‌ها»، «غربتی‌ها» و «افغانی‌ها» و راویان خل‌زیر از «بالایی‌ها»، «دانشجو‌ها» و «مسئول‌ها» حرف می‌زنند و آن‌ها را در همدستی نانوخته‌ای با هم می‌بینند.

روی هم رفته، تجربه بیگانگی و بیگانگی‌زدایی در جریان تقسیم اجتماعی کار بازتولید می‌شود و تغییر می‌کند. تا آنجا که به مناسبات تولید، بازار رقابتی، کالایی‌شدن و رابطه مرکز با پیرامون مربوط باشد، بیگانگی با تجربه‌ای در مقیاس جهانی پیوند برقرار می‌کند. تفاوت‌های فرهنگی، سیاسی و دینی تجربه‌های متفاوتی از بیگانگی را خلق می‌کنند و در سازوکار اثرگذاری نظم‌های فضایی دخالت می‌کنند، اما چنین خاص‌بودگی‌هایی نباید تصویری از قرارگیری خارج از تقسیم کار جهانی و نظم کلی حاکم بر آن را پدید آورد. بار دیگر، شکل‌گیری مسئله به سطحی از واقعیت بازمی‌گردد که در کانون توجه قرار گرفته است.

در نهایت، تجربه بیگانگی اگرچه رنجی با خود به همراه دارد، رهایی از آن تجربه‌ای دردناک‌تر است. راندن «دیگری» از حوزه آگاهی آسان‌تر از سهیم‌شدن در حیات و رنج اوست یا آن‌طور که ساموئل جانسون می‌گوید: «کسی که از خود هیولایی بسازد، از رنج انسان‌بودن نجات می‌یابد» (به نقل از لوئیس، ۲۰۱۰). شاید به همین دلیل آدمی همواره در جایی میان رنج تنهایی و رنج جهان، سرگردان است.

کتابنامه

۱. ابادری، ی.، و ذاکری، آ. (۲۷ آذر، ۱۳۹۷). سخنرانی رویکردی جامعه‌شناختی به توسعه عادلانه. دانشگاه الزهراء، تهران، ایران. بازیابی از <https://urlis.net/ky5pcdmx>
۲. امیری، م. (۱۳۹۷). بررسی تقابل فضاهای زور و مکان‌های قدرت در شهر تهران (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تربیت‌مدرس، تهران، ایران.
۳. برگر، پ. و برگر، ب. و کلنر، ه. (۱۳۸۱). ذهن بی‌خانمان: نوسازی و آگاهی. (م. ساوجی، مترجم). تهران: نشر نی.

۴. بیات، آ. (۱۳۹۳). *سیاست‌های خیابانی، جنبش تهیدستان در ایران*. (س. ا. نبوی چاشمی، مترجم). تهران: پردیس دانش.
۵. شالچی، س. و شجاعی، م. و فرهنگی، ح. (۱۳۹۵). بازسازی شهری، تصویر تهران و تجربه بیگانگی. *فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران*، ۹(۱)، ۱-۳۲.
۶. شهرداری تهران؛ معاونت برنامه‌ریزی، توسعه شهری و امور شورا (۱۳۹۶). *فرایند و شاخص‌های برنامه توسعه محله‌ای (اسناد پشتیبان برنامه سوم توسعه شهر تهران)*. بازیابی از <http://www.shoratehran.ir>
۷. صادقی، ع. (۱۳۹۷). *زندگی روزمره تهیدستان شهری*. تهران: آگاه.
۸. صالحی، و. (۶ اردیبهشت، ۱۴۰۰). ۴۶ میلیون ایرانی ۴۰ درصد سرمایه خود را در بورس از دست داده‌اند. بازیابی از <https://www.isna.ir/news/1400020603411>
۹. عالیزاد، ا. و باغبان مشیری، ن. (۱۳۹۸). در امتداد رنج دیرین: معنای زمین‌لرزه سرپل‌ذهاب در متن تجربه زیسته روایان آن. *پژوهشنامه مددکاری اجتماعی*، ۵ (۱۷)، ۲۹-۵۵.
۱۰. مارکس، ک. (۱۳۹۴). *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴*. (ح. مرتضوی، مترجم). تهران: آشیان.
۱۱. محمدی، ن. و علیزاده، ت. و حاتمی‌طاهر، ف. (۲۰۱۷). *عودلجان؛ روایت مرگ یک محله: مطالعه پیامدهای معنایی تغییرات فضایی، در محله عودلجان تهران. پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران*، ۵(۴)، ۹۹-۱۲۱.
۱۲. مهدوی‌نژاد، م. و مولایی، م. (۱۳۹۲). مقایسه‌ی تطبیقی تهران با شهرهای اسلامی با ساختار مدرن. *مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران*. بازیابی از <http://www.rpc.tehran.ir>
۱۳. یگی، ر. (۱۳۹۵). *از خودبیگانگی، جهت‌گیری‌های جدید در نظریه انتقادی*. (ا. تدین، مترجم). تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.

14. Baykan, A., & Hatuka, T. (2010). Politics and culture in the making of public space: Taksim Square, 1 May 1977, Istanbul. *Planning perspectives*, 25(1), 49-68.
15. BBC (2013, April 17). *A Flamenco flash mob performance in a Spanish bank*. BBC world News. <https://www.bbc.com/news/av/magazine-22174456>

16. Brown, J. (2019). "The banks are our stages": Flo6x8 and Flamenco performance as protest in Southern Spain. *Popular Music and Society*, 42(2), 230-252.
17. Butler, C. (2012). *Henri lefebvre; Spatial politics, everyday life and the right to the city*. New York: Routledge.
18. Buyuk, H. F. (2020). *The accused faced charges of trying to overthrow the government during protests in defence of an Istanbul park that went nationwide*. BalkanInsight. Retrieved February 18, 2020, from <https://is.gd/oPDmqj>
19. Celik, S. (2013). *Taksim square: A spatial center of the political conflicts in Turkey*. Retrieved from <https://is.gd/pVY9Tv>
20. Crandall, R. (2009). *Sharjah, United Arab Emirates*. Shutterstock. Retrieved May 9, 2009, from <https://www.shutterstock.com/image-photo/sharjah-united-arab-emirates-south-asian-176332397>
21. Delpont, P. T., & Lephakga, T. (2016). Spaces of alienation: Dispossession and justice in South Africa. *HTS Theological Studies*, 72(1), 1-9.
22. Dugan, B. (2007). Loss of identity in disaster: How do you say goodbye to home?. *Perspectives in psychiatric care*, 43(1), 41-46.
23. Fraser, B. (2015). Urban railways in Buenos aires: Spatial and social alienation in the documentary Film El tren blanco. *Transfers*, 5(2), 5-22.
24. Geis, K. J., & Ross, C. E. (1998). A new look at urban alienation: The effect of neighborhood disorder on perceived powerlessness. *Social Psychology Quarterly*. 61 (3), 232-246.
25. Hannah, D. (2004). Architecture of alienation: The double bind and public space. *Idea Journal*, 5(1), 43-58.
26. Houston, C. (2014). Ankara, Tehran, Baghdad: Three varieties of Kemalist urbanism. *Thesis Eleven*, 121(1), 57-75.
27. <https://blog.ymtvacations.com/dubai-mall-burj-khalifa>
28. Ikalovic, V., & Radovic, D. (2018). Dating Tokyo: De-alienation of a metropolis through intimate spaces. *Urbanities*, 8(2), 23-41.
29. Kanna, A. (2011). *Dubai, the city as corporation*. Minnesota: University of Minnesota Press.
30. Kipfer, S., & Goonewardena, K. (2013). Urban Marxism and the Post-Colonial question: Henri Lebevre and Colonisation. *Historical Materialism*, 21(2), 76-116.
31. Kunhardt, T., & Kunhardt, G. (producers). (2017). *Becoming Warren Buffett*. [Film; TV Documentary]. HBO.
32. Kuymulu, M. B. (2013). reclaimin the right to the city: Reflections on the urban uprisings in Turkey. *City*, 17(3), 274-278.

33. Lam-Knott, S. (2020). Contesting brandscapes in Hong Kong: Exploring youth activist experiences of the contemporary consumerist landscape. *Urban Studies*, 57(5), 1087-1104.
34. Lefebvre, H. (1971). *Everyday Life in the Modern World* (S. Rabinovitch, Trans). . New York: Harper & Row Publishers.
35. Lefebvre, H. (1991a). *Critique of everyday life* (Vol. I) (J. Moore, Trans). London: Verso.
36. Lefebvre, H. (1991b). *The production of space* (D. Nicholson-Smith, Trans). Oxford: Basil Blackwell Ltd.
37. Lefebvre, H. (2002). *Critique of everyday life* (Vol. II) (J. Moore, Trans). London: Verso.
38. Lewis, M. (2010). *Liar's poker*. New York: WW Norton & Company.
39. Nixon, D. V. (2014). Speeding capsules of alienation? Social (dis) connections amongst drivers, cyclists and pedestrians in Vancouver, BC. *Geoforum*, 54, 91-102.
40. Ross, C. E., & Mirowsky, J. (2009). Neighborhood disorder, subjective alienation, and distress. *Journal of Health and Social Behavior*, 50(1), 49-64.
41. Russell, W. (2012). 'I get such a feeling out of... those moments': playwork, passion, politics and space. *International Journal of Play*, 1(1), 51-63.
42. Salama, A. M., & Wiedmann, F. (2013). The production of urban qualities in the emerging city of Doha: urban space diversity as a case for investigating the 'lived space'. *Archnet-IJAR: International Journal of Architectural Research*, 7(2), 160-172.
43. Sayers, S. (2011). *Marx and Alienation: Essays on Hegelian themes*. London: Palgrave Macmillan.
44. Schmitt, R. (2018). *Alienation and freedom*. New York: Routledge.
45. Silver, D. (2019). Alienation in a four factor world. *Journal for the Theory of Social Behaviour*, 49(1), 84-105.
46. Skempton, S. (2010). *Alienation after Derrida*. New York: Bloomsbury Publishing.
47. Spradley, J. P. (1980). *Participant observation*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
48. Thomas, J. (1993). *Doing critical ethnography* (Vol. 26). California: Sage.
49. Travel Blog (2019). *Burj Khalifa: World's tallest building*. Travel Blog. December 4, Retrieve from
50. Wainwright, O. (2016, June 21). *How we made Tate modern*. The Guardian. Retrieved from <https://is.gd/G76du0>
51. Wiedmann, F., Salama, A. M., & Thierstein, A. (2012). Urban evolution of the city of Doha: An investigation into the impact of economic transformations on urban structures. *METU Journal of the Faculty of Architecture*, 29(2), 35-61.

52. Zamani, F., & Mehan, A. (2019). The abstract space and the alienation of political public space in the Middle East. *International Journal of Architectural Research*, 13(3), 483-497.
53. Zhelnina, A. (2012). *Public spaces as spaces of fear and alienation? Youth in public spaces in St. Petersburg, Russia*. Second ISA Forum of Sociology, Buenos Aires, Argentina. August 13, 2012.

